

## جدال بر سر هستی؛ وجود در فلسفه صدرای

داود حسینی

گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

چکیده:

چنان که همه می‌دانند، صدرای ساختمان فلسفی خود را بر نظریه‌اش درباره وجود بنا نهاده است. با این فرض، طبیعتاً، اگر خوانش منسجمی از نظریه صدرای درباره وجود در دست نباشد، خوانشی معنادار از فلسفه صدرای به دست نخواهد آمد. یک مساله مقدماتی برای فهم نظریه صدرای درباره وجود این است که صدرای با طرح این نظریه در صدد حل چه مساله‌ای است؟ بنا بر نظر مشهور، جواب روشنی وجود دارد؛ مساله این است: وجود اصیل است یا ماهیت؟ از طرفی، به درستی مورد توافق است که صدرای چنین مساله‌ای را نه به این صراحت و نه با این اصطلاحات بیان کرده است. از این رو، هنوز به این مساله پاسخ داده نشده است که صدرای نظریه‌اش را در قبال چه مساله یا مساله‌هایی بیان کرده است؟ به نظر می‌رسد که مساله جنبه تاریخی روشنی دارد: مساله این نیست که اگر بخواهیم سخنان صدرای را در ادبیات فلسفی معاصر بازسازی کنیم، با چه مساله و نظریه‌ای مواجه خواهیم شد؛ بلکه مساله این است که صدرای در ادبیات فلسفی دوره خود با چه مساله‌ای مواجه بوده و چه نظریه‌ای برای حل آن طرح کرده است. پوشیده نیست که حل مساله دوم (مساله تاریخی) تقدم طبیعی بر حل مساله نخست (مساله بازتعبیر) دارد.

در این سلسله گفتارها، قصد من بر این است که برای مساله تاریخی، پاسخی جزئی ارائه کنم. گام نخست برای پاسخ به مساله این است که بخش مهمی از نظریه صدرای حاصل جدالی دوطرفه بین او و میرداماد است. برای این ادعا شواهدی از متن‌ها، جزئیات نظریه‌ها و استدلال‌های دو طرف به دست خواهم داد. گام دوم برای پاسخ به مساله تاریخی این است که این جدال ریشه در تاریخ نزدیک و دور این دو اندیشمند دارد. ریشه تاریخی نزدیک جدال یادشده، جدال دشتکی‌ها و دوانی در حواشی تجرید است. ریشه دور این جدال بر سر تفسیر متن‌های ابن سینا و بیش از او بهمنیار درباره وجود و موجود است. در پایان و در ارتباط با مساله بازتعبیر، اشاره‌هایی خواهم داشت که چنین جدال‌های تاریخی، در ادبیات فلسفه تحلیلی معاصر چه بازتعبیری می‌توانند داشته باشند.